



# سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

جمادی ۱۳۹۵، دسامبر ۲۰۱۶

شماره ۳۳

در این شماره:

**مصاحبه فهمید آزاد با برنامه**

**تلویزیونی "باهم" در مورد**

**کارگران مهاجر در ایران**

صفحه ۴

**گزارش از اخراج کارگران**

**افغان بیسیم**

صفحه ۹

**ورخني عادلانه مزد**

صفحه ۱۱

**به مناسبت روز محو خشونت**

**علیه زنان**

صفحه ۱۳

**سوسیالیسم کارگری و مذهب**

صفحه ۱۸

## سفن سردییر:

وحدت ملی با وجود تلاش‌های حامیان بین المللی اش در کمپ ارتجاع بورژوا-امپریالیستی در اشکال گوناگون بروز آشکار بیرونی پیدا می کند.

ادامه در صفحه ۲

بحران لاعلاج رژیم ارتجاعی به رهبری اشرف غنی همچنان ادامه دارد و در هر دم و بازدمش برای اکثریت مردم زحمتکش افغانستان بذر فقر، ارتجاع، جنگ و محنت می کارد. مدتی است که بحران ساختاری «دولت



# آزادی، برابری، حکومت کارگری!

هر دو جناح حاکمیت پوشالی در تلاش هستند که برای جلوگیری از ریزش نیرو و همچنین تقویت و تحکیم دژ و صَفِ خودی هر از گاهی شاخ و شانه بکشند و از انبان اتهام و توطئه سود برده و طرف مقابل را به تیر ملامت ببندند. این آن چیزی است که این روزها مردم بیشتر شاهد آن هستند.

پارلمان نامشروع از حکومت نامشروع تر از خودش باج خواهی می کند و اعضای کابینه حکومت را جهت سهم طلبی بیشتر استیضاح و رد صلاحیت می نماید، هر چند که همه می دانند که این ریسمان کشی و بزکشی موجب ارباب هیچ نیروی مؤثری در اهرم قدرت که وزیران از آنها نماینده گی می کنند، نمی شود. به همین دلیل هم است که کسی به «رد صلاحیت» پارلمان کذایی اعتنائی نکرده و وزرای «رد صلاحیت» شده همچنان به صندلی های شان چسبیده اند، صندلی هایی که نه بر اساس رأی و شایسته گی بل بر اساس سهم شان در مراجع و جدال قدرت نصیب شده اند را کسی به همین ساده گی بدون در نظر داشت منافع و تضمین آن، نمی تواند باز ستاند. کشمکش قوای سه گانه حاکمیت نه از سر پاسداری و صیانت از «قانون» بلکه عرصه دیگری از سهم بری و سهم خواهی از خوان قدرت است.

ناکامی های سیاسی جناح های شریک در قدرت حاکمه با خودش جدال درونی آنها را تشدید نموده است، با وجود تلاش های بی

شمار حامیان جهانی رژیم در رأس امپریالیسم امریکا این رژیم به دلیل تناقضات و تعارضات آشکار درونی و ساختاری اش نتوانست و نمی تواند اوضاع را مدیریت نماید. دامنه جنگ به تناسب سال های پیش هر چه بیشتر گسترش یافته است و در متن آن اوضاع اقتصادی بحرانی بی که بخشاً متأثر از بحران اقتصادی نظام سرمایه داری جهانی است همچنان از اکثریت مردم زحمتکش از آن میان کارگران قربانی می گیرد.

**فقر، ناامنی، و اقتدار روز افزون نیروها و اندیشه ها و آرای سیاه قرون وسطایی به یمن حمایت آشکار بورژوازی جهانی و قدرت های منطقه یی باعث شده است که بخش وسیعی از جمعیت جوان کشور دست به مهاجرت های گسترده جهت تأمین زنده گی بهتر و یافتن مکان امن بزنند.**

در کنار همه این موارد، اوضاع جاری و تنگناهای سیاسی و ترس از فروپاشی حاکمیت، جناح های تشکیل دهنده قدرت حاکمه را واداشته است که در کنار تقویت مواضع جناحی شان همدیگر را برای تداوم اقتدار سیاسی و منافع کلان که در آن همه سواى تعلق جناحی، اتنیکی و تباری شان شریک اند، دریابند. بر همین اساس است که مردم شاهد تحرکات مهره هایی از جناح های مختلف حاکمیت هستند. نمونه بارز و متأخر آن چانه زنی های جدید عظامحمد نور به نماینده گی از جمعیت اسلامی و دور زدن مهره یی چون عبدالله عبدالله رئیس اجرایی «دولت وحدت ملی» است. در تعاملات جدید عرصه سیاست و صیانت از کل حیات رژیم و منافع

طبقاتی طبقه حاکمه، حتی بعید نیست که برخی از چهره های حاکمیت تحت هر عنوانی قربانی و کنار زده شوند. قرائن و شواهد و همچنان سناریوی تقابل جنرال دوستم معاون اول ریاست جمهوری و رهبر حزب جنبش ملی-اسلامی با احمد ایشچی معاون قبلی این حزب و اتهامات وارده نشان می دهد که قرار است کسانی یا کنار زده شوند و یا این که سر اطاعت فرود آورده و منافع جمعی را قربانی گردن کشی و تمامیت خواهی و خودپرستی خویش نسانند؛ بینیم که این غایله چه مسیری را طی و چه نتایجی را در عرصه سیاست جاری در میان سران و جناح های قدرت حاکمه در پی خواهد داشت.

اما آنچه که مسلم است بحران لاعلاج حاکمیت پوشالی و درمانده گی آن در حل و فصل بحران است، تمام فاکت ها دلالت بر تداوم بحران جاری در قدرت حاکمه دارد؛ این بحران ادامه خواهد یافت که خود می تواند عامل بی ثباتی بیشتر و متلاشی شدن یکبار دیگر حیات اجتماعی جامعه افغانستان گردد. البته شق دومی هم می تواند در دل این وضعیت متصور باشد و سر بر آورد و از شکاف های موجود در قدرت حاکمه و تناقضات و معایب و مصایب آشکار آن برای شکل دادن به یک قطب سوم سود ببرد.

این امر صدالبته که در غیبت جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر و عدم شکل و سازمان یابی آن شاید تصور خوش خیالانه یی تلقی شود،

ادامه در صفحه ۳

# زنده باد سوسیالیسم!



**سازمان سوسیالیست‌های**

**کارگری برای آزادی، برابری**

**و سوسیالیسم مبارزه می‌کند،**

**برای تقویت صف آزادی**

**خواهی و برابری طلبی و**

**برای تحقق آرمان سوسیالیسم**

**به آن پیوندید!**

**از سایت‌های سازمان**

**سوسیالیست‌های کارگری**

**افغانستان بازدید نموده و آنها**

**را به رفقا و دوستان تان**

**معرفی نمایید!**

[www.workersocialist.org](http://www.workersocialist.org)

<https://www.facebook.com/workersocialism>

[workersocialism](http://www.asrejadid.org)

[www.asrejadid.org](http://www.asrejadid.org)

«نظم نوین» امپریالیستی در سطح جهان و منطقه و شکست تئوری‌های پست مدرنیستی در عمل همه و مقدم بر آن پراتیک خونبار اسلام سیاسی و ناسیونالیسم قومی و بربریتی که طی بیش از سه دهه بر مردم و زحمتکشان جامعه روا داشته اند یکی از آن مؤلفه‌های مهم و اساسی برای شکل‌گیری قطب سوم در جامعه است.

بنابراین، بر نیروهای سوسیالیست و آزادی‌خواه جامعه افغانستان است که با انسجام خویش بتوانند جامعه و صف ملیونی زحمتکشان، در پیشاپیش آن کارگران، زنان و مردان آزادی‌خواه را که از وضعیت کنونی به تنگ آمده‌اند و خواهان تغییرات اساسی و بنیادی وضع نابسامان موجود هستند مورد خطاب قرار داده و زمینه عینی و عملی شکل‌دادن به قطب سوم را فراهم سازند.

ما در حد خود در این تلاش سهم گرفته و دست همه آن کسانی را که برای یک جامعه عاری از فقر و ستم و ارتجاع می‌اندیشند، می‌فشاریم. برای سازمانیابی صف مستقل طبقه کارگر و حزب سوسیالیستی کارگری وسیله‌ی جز اتحاد آگاهانه و نقد روشن سیاست‌ها و پراتیک سیاسی-اجتماعی جریان‌های سیاسی فعال در عرصه سیاسی وجود ندارد. به پیش به سوی سازمان‌یابی و تشکل‌پذیری کارگران!

اما واقعیت این است که این پروسه در متن اوضاع و فلاکت جاری می‌تواند خیلی سریع سر و سامان یابد اگر که نیروهای سیاسی چپ و آزادی‌خواه جامعه به خود بیایند و از گرداب تمکین به وضعیت موجود خود را بیرون بکشند و الترناتیو آزادی‌خواهانه‌شان را با صراحت تمام رو به جامعه اعلام بدارند. این روشن است که رسیدن به این مأمول با آرزو کردن صرف به دست نمی‌آید بلکه مصاف‌هایی را باید انجام داد. یکی از این مصاف‌ها، مصاف با ناسیونالیسم قومی و اسلام سیاسی و حامیان‌شان است.

با وجود این که ناسیونالیسم تباری در کنار مذهب و اسلام سیاسی دست‌بالایی را در عرصه سیاسی جامعه دارد اما تحولات و فعل و انفعالات درونی جامعه افغانستان و تاریخ خونبار ارتجاع مذهبی و قومی و عدم توفیق هر دو در شکل‌دادن به یک نظام سیاسی متعارف که در آن زنده‌گی و امنیت مردم تأمین شود و مهم‌تر از آن تحولات جهانی و شکل‌گیری قطب‌های تازه و جدالی که بر متن و زمینه آن همین‌اکنون جاری است، مخصوصاً آنچه که در منطقه می‌گذرد، مانند گذشته تأثیری بلافصل بر سیر و چگونگی تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه افغانستان می‌گذارد.

وضعیت جدید جیوپولیتیک منطقه و ابراز وجود قدرت‌های منطقه‌ی و شکست قدرت بلامنازع امپریالیسم امریکا در شکل‌دادن به

**تل دوی د کارگری طبقی پوستان!**

# متن پیاده شده مصاحبه فهم آزاد با برنامه تلویزیونی "باهم" به گرداننده گی سیامک بهاری در مورد کارگران مهاجر در ایران

## رضا رضوانی:

آقای فهم به برنامه «باهم» خوش آمدید. می خواهیم که به وضعیت داخلی افغانستان یک کمی اشاره داشته باشیم. شما شاهد هستید که به بهانه های مختلف مردم افغانستان باهم دیگر جنگ داده می شوند. این که شگافهای مذهبی در آنجا برجسته ساخته می شود و از طرف دیگر و به طور مشخص ایران از گروه های مذهبی حمایت می کند و از طرفی هم به طور آشکار از طالبان حمایت می کند و سالها از حزب اسلامی به همین ترتیب حمایت کرد و من در همین راستا می خواهم پرسش که نقش جمهوری اسلامی در برجسته ساختن همین شگاف های مذهبی چیست و در نهایت چه پیامدهایی برای مردم افغانستان در پی خواهد داشت؟

## فهم آزاد:

سلام به شما آقای رضوانی، سیامک عزیز و همکاران تخیکی شما و همچنان به بیننده گان برنامه تلویزیونی باهم. تشکر از شما، به نظرم وقتی بر میگردد به شرایط افغانستان آن جنگ های فرقه پی که شما از آنها اسم بردید با تأسف پدیده جدیدی نیستند. یعنی به این معنی که از آوان شکل گیری جنگ در افغانستان در سه دهه قبل این مسأله به نوعی از جوانب مختلف دامن زده شده است. اول این که احزاب و

نهاد هایی که در افغانستان در دوران جنگ علیه شوروی شکل گرفتند بر مبنای مذهب و ناسیونالیسم تباری شکل داده شدند. و امروز هم وقتی که شما به وضعیت کنونی افغانستان نگاه می کنید این غایله با تأسف کماکان ادامه دارد. نه تنها که کشور ایران، پاکستان و عربستان سعودی که شما از آن ها اسم بردید بلکه خود کشورهای غربی، به ویژه همسایه گان افغانستان از جمله جمهوری اسلامی ایران نقش بالفعل و بالقوه در دامن زدن به تنش های قومی - تباری و تنش های مذهبی در گذشته داشته و امروز همچنان دارند. پدیده داعش و برخوردی که در افغانستان صورت می گیرد، یعنی اقلیت مذهبی شیعه وقتی مورد تهاجم قرار می گیرد که از جمله به لحاظ تباری هم اکثریت شیعه ها را هزاره ها تشکیل می دهند، این بیان گویایی از رقابت جمهوری اسلامی ایران با عربستان سعودی به یک معنی و به نوعی تقابل تشیع با وهابیت یا سلفیسم است.

اگر از این مسأله جلوگیری صورت نگیرد و بر همین منوال ادامه پیدا نماید خیلی خطرناک خواهد بود. چون نهاد هایی که خود در رأس قدرت قرار دارند و یا در آن شریک اند بخشی از این غایله هستند. آن هایی که امروز دولت وحدت ملی را از رأس تا پایین اش شکل داده اند احزاب و جریانات مذهبی-قومی و اسلام سیاسی را نماینده گی می کنند. بنابراین آنچه که ما امروز در افغانستان شاهد آن هستیم خود وضعیت داخلی افغانستان و نقشی که کشورهای همسایه از جمله جمهوری اسلامی ایران در این مورد دارد خیلی روشن و واضح است،

جمهوری اسلامی نه تنها از آنچه که در افغانستان اهل تشیع نامیده می شود حمایت می کند و زیر پر و بالش را گرفته است، یعنی احزاب ارتجاعی قومی و مذهبی را، در عین حال در تقابل با کشورهای دیگر و این که بخواند نقش خودش به عنوان یک قدرت منطقه پی را به نوعی ادا نماید، ما شاهد همکاری های جمهوری اسلامی ایران با طالبان در دوران اخیر هم بودیم. خلاصه این که جمهوری اسلامی ایران نقش خیلی مهمی در تحولات جاری در جامعه افغانستان دارد، همچنان که در گذشته داشته است.

## سیامک بهاری:

فهم به نکته با اهمیتی اشاره کردید، یعنی دخالت مستقیم و سازمان یافته جمهوری اسلامی در تحولات سیاسی افغانستان. اما همین مردمی که به نام شیعه و هزاره جمهوری اسلامی مورد دست برد قرار می دهد در افغانستان، همین سیاست با همین مردم در ایران دیگرگون می شود. و وقتی همین مهاجرین و پناهنده گان در ایران هستند تحت فشار غیرقابل تصویری قرار می گیرند؛ غیرقانونی خوانده می شوند، غیرمجاز خوانده می شوند و به عناوین مختلف تحت فشار و تبعیض قرار می گیرند. در ۳۳ شهر امکان اسکان ندارند، امکان ادامه تحصیل بعضاً ندارند، رشته هایی برای همین افراد در دانشگاه ها محدود می شود و اجازه داده نمی شود.

اجازه کار، استخدام و غیره داده نمی شود. دلیل این دوگانه گی چه است؟

### فہیم آزاد:

مرسی، به نظر من همانطور که شما در مصاحبه با کسانی که تجربه نزدیک از زنده گی در جمهوری اسلامی را داشته اند و آن اپارتایدی را که شما شمه یی از آن را تعریف کردید با گوشت و پوست شان لمس و درک کرده اند به نوعی در برنامه های گذشته به آنها اشاراتی صورت داده اند. اما همانطور که قبلا اشاره کردم، جمهوری اسلامی ایران، از بدو ایجادش بعد از قیام بهمن سال ۱۳۵۷ و سرکوب جنبش چپ و کارگری در ایران بالاخره رجوع کرد به جریاناتی در منطقه از جمله یاران ایدئولوژیک اش، آنهایی که در افغانستان هستند. در آن دوران جمهوری اسلامی ایران این جریانات ارتجاعی را با تمام امکانات مالی، تسلیحاتی و سیاسی مورد حمایت قرار داد و در وضعیتی که در دهه نود در جامعه افغانستان، یعنی در دوران ایلغار جریانات قومی و مذهبی یی که کوچه و پس کوچه های شهرهای افغانستان از جمله شهر کابل تبدیل شده بود به دارالخلافه های متعدد احزاب و جریان های قومی و مذهبی، جمهوری اسلامی در آن دوران از این جریان

ها حمایت کرده است، ولی سیاست دوگانه یی که داشته پدیده جدیدی نیست. این سیاست دوگانه را در گذشته در آوان مهاجرت افغانها به ایران جمهوری اسلامی سرمایه در ایران در قبال افغانها به کار برده است. به لحاظ تاریخی هم اگر که به گذشته ۳۰ ساله حاکمیت جمهوری اسلامی برگردید، جریان های چپ افغانی که به نوعی ناگزیر بودند در ایران کار و فعالیت و زنده گی نمایند، فعالانش توسط جمهوری اسلامی زندانی و سرکوب شدند و حتی تعدادی از اینها بنام قاچاقچی و غیره اعدام شدند. در عین حال زیر پر و بال آن نیروهای ارتجاعی قومی-اسلامی را گرفتند، از آنها حمایت کردند و سربازگیری کردند.

ما حتی شاهد این بودیم که جمهوری اسلامی از شهروندانی که افغانی الاصل بودند در جنگ ارتجاعی ایران و عراق استفاده کردند و در مواردی در سرکوب جنبش های اعتراضی در ایران از این نیروها به نوعی استفاده شد، از اعتقادات مذهبی مردم استفاده صورت گرفت. این در حالی است که جریاناتی که به لحاظ ایدئولوژیک و عقیدتی یار و همسنگر جمهوری اسلامی بودند خودشان یک پای آن جریانی را تشکیل می دادند که به نام تعلق مذهبی آدم ها را بسیج کردند به بهانه این که شما می روید در افغانستان علیه نیروهای اشغالگر شوروی در آن دوران می جنگید، در حالی که این مردم را به جنگ ایران و عراق می فرستادند و آنجا

همه شان کشته می شدند.

برخورد دیگری که در قبال اکثریت مردم متعلق به اقشار و طبقاتی که از افغانستان به دلیل جنگ، استبداد و وحشت و بربریتی که در افغانستان جاری بود، فرار کرده بودند با این نیروها جمهوری اسلامی ایران نه تنها که به عنوان یک انسان بر خورد نکرده است بلکه موارد زیادی بوده که آن اپارتایدی را که ما در افریقای جنوبی شاهد بودیم به نوعی در جمهوری اسلامی ایران عمل کرده. این سیاست دوگانه بر می گردد به این که جمهوری اسلامی از یکطرف مدعی است که حرکت اسلامی یا اسلام سیاسی یا امت اسلامی مرز و ملیت و قوم نمی شناسد ولی در مواردی به صورت خیلی برجسته و عینی شاهد این بودیم که جمهوری اسلامی از ابزار تعلق تباری و نژادی و قومی برای سرکوب و مطیع ساختن اقشار زحمتکش و آن طبقه کارگری که زاده افغانستان بوده ولی در ایران سه نسل پشت سر هم کار و زنده گی کردند، استفاده برده است. اگر به جامعه ایران نگاه انداخته شود که بنا و یا ساختمانی در انجابلند رفته است به نیروی کار ارزان و محنت و فقری که به این طبقه کارگری که افغانی الاصل است ولی در ایران نیروی کارش را می فروخته، آباد شده ولی خودش حتی حق ندارد در پارکی که به دست او ساخته شده بتواند با زن و فرزندش گردش نماید.

### رضا رضوانی:

در همین ارتباط جناب فہیم، اگر سر دوگانه برخورد کردن ایران تمرکز داشته باشیم. ببینید همچنان که شما هم اشاره کردید هزاره ها به نحوی فکر کنم که قربانی واقع شده اند. در دوران دهه هفتاد در جنگ ها هم اگر فکر کنیم و برگردیم ایران کاری که می کرد به هزاره ها عکس خمینی می فرستاد

ادامه در صفحه ۶



انسجام و تشکلی داشته باشد که بتواند بر آن اساس از حقوق خودش دفاع بکند، استفاده لازم را برده است. چنان که پیشتر اشاره کردم این ها در ایجاد ثروت و آبادی این جامعه سهم داشته اند ولی خودشان محروم هستند حتی از این که بتوانند در پارکی برند و لحظه‌یی تفریح بکنند.

### سیامک بهاری:

فهم آزاد! یک نکته که شما اشاره کردید من می‌خواهم یک کم مکث بیشتری رویش داشته باشیم. که توسط ملیونها کارگر مهاجر افغان در ایران کوهی از ثروت ایجاد شده و برای خود این کارگران دره‌یی از فقر، محرومیت، تبعیض و نابرابری آشکار. خب، این سه دهه است همانطور که خود شما به درستی اشاره کردید این سیاست ادامه دارد. اما به این حرمان چطور می‌شود پایان داد و راه‌های متحد شدن مهاجرین، یکی شدن و دفاع از حق شهروندی در ایران چگونه است؟ این وضعیت می‌تواند چند دهه دیگر هم ادامه پیدا کند. همانقدر که وضع جمهوری اسلامی بدتر می‌شود وضع مهاجرین و پناهندگان افغان در ایران هم بدتر از بدتر می‌شود و دستمزد‌های کمتر، محدودیت‌های بیشتر و آن چه که الان ما با هاش رو برو هستیم.

این وضعیت را باید خاتمه داد. من می‌خواهم روی

ادامه در صفحه ۷

هزاره‌ها تحمیل شده است. همانطور که در صحبت‌های قبلی اشاره کردم با وجود این که جمهوری اسلامی ایران از اسلام و عدالت اسلامی و یا این که اسلام مرز و ملت نمی‌شناسد، این‌ها همه "برادران تنی" همدیگر هستند، صحبت می‌کند. ولی می‌بینیم که ناسیونالیسم یا شوونیسم نژادی و ملی در ایران توسط جمهوری اسلامی و نهاد‌هایی که زیر سایه جمهوری اسلامی عمل می‌کنند، تشدید شده است. بر همین اساس هم است که پناهنده‌های افغانی از جمله آن مردمی که متعلق به ملیت هزاره هستند بیشتر مورد اجحاف و ستم قرار می‌گیرند. به دلیل قیافه‌شان به دلیل وضعی که دارند یا به این دلیل که از یک جهنمی فرار کرده‌اند و دست‌شان به جایی بند نیست تحقیر می‌شوند.

آنجایی که آسان و ارزان مورد استثمار قرار می‌گیرند هیچ کسی در این زمینه اعتراض نمی‌کند که اینها هم انسان هستند و چرا باید این همه اجحاف به آنها صورت بگیرد ولی آنجایی که منافع و مصلحت‌های دیگری عمل می‌کند، جمهوری اسلامی یک نظام سرمایه‌داری است بنابراین آن چه را که سرمایه‌داری می‌طلبد آن چه را که سرمایه‌داری باید به سودش دست پیدا کند رژیم اسلامی خدمت‌گزارش است و زمینه را برایش مساعد می‌سازد. جمهوری اسلامی خدمتی که به سرمایه‌داری انجام داده مخصوصاً در جامعه ایران این است که از یک نیروی ملیونی کار ارزان، کم‌توقع و بدون این که

و به دیگر گروه‌ها سلاح می‌فرستاد و در حال حاضر هم همین‌گونه است. به هزاره‌ها اگر فقط کتابهایی می‌فرستد بنام «طب از نظر امام خمینی» و کارهای این چنینی انجام می‌دهد و بعد این‌ها را بسیج می‌کند که در یک رقابت استراتژیکی که با عربستان دارد، قربانی واقع شوند. ولی اگر برویم و برگردیم

به اوضاع داخلی ایران و کسانی که در آنجا زنده‌گی کرده‌اند و می‌گویند که وقتی از مهاجر افغانستانی یاد می‌شود همه فکر می‌کنند که مهاجر افغانی همین هزاره به خاطر یک چهره‌شان یک کمی، نسبت به دیگران، متفاوت است. تبعیض اصلی‌یی که صورت می‌گیرد با همین‌ها صورت می‌گیرد. اگر توهین می‌شوند همین‌ها هستند. دقیقاً به دلیل مشترکات مذهبی و زبانی و به هر دلیل دیگری هزاره‌ها به ایران می‌روند و بیشتر از همه همین‌ها توهین و تحقیر می‌شوند. اگر در جنگ هم فرستاده می‌شوند بیشتر از همین‌ها سوء استفاده می‌شود. ولی کمک‌های استراتژیکی و اصلی به طالب صورت می‌گیرد. سالها حزب اسلامی را دولت ایران زیر پر و بال خود داشت. می‌خواستیم بیرسم که شما فکر نمی‌کنید که هزاره‌ها بیشتر در اینجا قربانی واقع می‌شوند و کمک اصلی را گروه‌های دیگر دریافت می‌کنند؟

### فهم آزاد:

خب، من به این مسأله از این زاویه که اکثریت مهاجرین افغانی‌یی که در ایران کار و زنده‌گی می‌کنند را هزاره تشکیل می‌دهند که یک واقعیت عینی است نگاه نمی‌کنم. البته هستند ملیت‌های دیگری که به همان صورت در ایران مورد اجحاف قرار گرفته‌اند، ولی بار حقارت و ستم بیشتر بر



این مسأله مکث کنیم و نظر شما را بپرسیم. بفرمایید!

### فہیم آزاد:

همانطوری که شما گفتید این وضعیت سال های سال می تواند دوام داشته باشد. البته این مسأله دو سوپه است، یعنی که تنها مهاجرین افغانی یا طبقه کارگری که افغانی الاصل است و زاده افغانستان است، البته بخشی از اینها زاده افغانستان هستند، بخش وسیعی از اینها دو نسل در ایران کار و زنده گی کرده اند همانجا به دنیا آمده اند و همانجا فهمیده اند که کی هستند. این مسأله تداوم پیدا می کند در صورتی که طبقه کارگر ایران، جنبش های اجتماعی و فعالان سوسیالیست طبقه کارگر در ایران نتواند این بخش از طبقه خودش را که سال ها در یک محرومیت قرار داشته و شدیداً استثمار می شود را در کنار خود داشته باشد. هردو بخش طبقه کارگر و به یک معنی طبقه کارگر در کل در جامعه ایران ناگزیر است که دست هم دیگر را بگیرد.

حتی در حد تحقق مطالبات صنفی اگر بخواهد به حقوقی دست پیدا کند. خود شما شاهد هستید که کارگر ایران ماه ها است که حقوق نمی گیرد و یا سال ها است که محرومیت می کشد. فعالین اش زندان می روند، شکنجه می شوند، اعدام می شوند. جمهوری اسلامی یا نظام سرمایه داری در ایران از وجود نیروی کار ارزان کارگر افغانی استفاده می کند و آن محنت و فقر و تحقیر را به او تحمیل می کند، مضاعف بر استثمار وحشیانه و شدیدی که صورت می گیرد. بنابراین هردو، هم طبقه کارگر متولد افغانستان، که از نظر من اینجا جغرافیا زیاد مهم نیست که آن کارگر اهل کجا است.

آنجایی که کار و زنده گی می کند باید شهروند آن جامعه محسوب شود. کارگر مهاجر افغانی نفع اش در این است که متحد شود با کارگر ایرانی و در کنار هم می تواند خواسته ها و مطالبات شان را به رژیم سرمایه داری یا جمهوری اسلامی سرمایه تحمیل بکنند. و متحدانه می توانند در کنار هم از وضعیتی که موجود است بالاخره رهایی پیدا کنند. از هر جهتی که این مسأله را شما بشکافید این واقعیت رونما می شود که طبقه کارگر سوای تعلق اتنیکی، تباری و جغرافیایی بی که مطرح است، بدون همگرایی، اتحاد و همدلی نمی تواند حتی از پس تحقق مطالبات دموکراتیک و صنفی که دارند بر بیاید چه رسد از این که از شر جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت استبدادی و خونتای که سال ها کشته، زندانی کرده، شکنجه کرده و فقر فروخته رهایی پیدا بکند.

بنابراین هردو نیروی طبقه کارگر، حال اگر این تقسیم را که من به آن قایل نیستم، هم در نظر بگیریم منفعت شان در اتحاد و در عمل مشترک است تا در تقابل. چیزی که آگاهانه و قصداً جمهوری اسلامی و یا نهادهایی در آن جامعه این را دامن می زنند. شعار اول ماه می پارسال را همه شاهد بودیم که نهاد کارگری دولتی «خانه کارگر» می آید و اعلام می کند که مثلاً کارگر افغانی باعث و بانی محنت و فقر و بیکاری می شود، این نشان می دهد که جمهوری اسلامی و یا نهادهایی در خود بورژوازی ایران تا حدی موفق بوده که این شکاف را ایجاد بکنند. که کارگر ایرانی فکر بکند که تمام بدبختی و مصیبتی که براو تحمیل می شود ناشی از این است که کس دیگری آمده و کارش را دزدیده. بر همین اساس این تقابل می تواند برای کارگر مهاجر افغانی که نیروی کار ارزان می فروشد و در عین حال از نهادهای دولتی تا خود جامعه تحقیرش می کند و اجحاف روا می دارد، این تنش و تناقض را بین یک طبقه واحد ایجاد می کند که نتواند با هم متحد شود. بنابراین و از نظر من

فعالین سوسیالیست طبقه کارگر در ایران، احزاب سیاسی طبقه کارگر در ایران و همچنان نهادها و مجامع فعال کارگری افغانی چه در ایران و چه در بیرون از ایران موظف و مکلف هستند به عنوان وظیفه سوسیالیستی که این زمینه را فراهم بسازند تا که این درز و شکاف و انشقاقی که بورژوازی بر طبقه کارگر تحمیل می کند به نام ملیت و قوم و قبیله اینها بتوانند به نوعی مرمت نمایند و زمینه وحدت و تلاش پیگیر و همه جانبه طبقه کارگر به عنوان یک کلیت را بتوانند تأمین نمایند.

### رضا رضوانی:

چه فکر می کنید، همین همگرایی و اتحاد چگونه می تواند ایجاد شود؟ اعتراضات در ایران کمتر صورت می گیرد، مهاجرین روزگارش روز به روز بدتر می شود، وضعیتش خرابتر می شود و بعد با جنبش هایی که در خود ایران هستند جنبش زنان، جنبش کارگری که در ایران است و دیگر نهادها کمتر ارتباط دارند. اینها چگونه می توانند اعتراضاتی را داشته باشند و روابط مردم با مردم نزدیک باشد و فعالیت های اینها نسبتاً نهادمند باشند؟

### سیامک بهاری:

اجازه بدهید فہیم، من میخوام همین نکته یی را که رضا در موردش صحبت کرد کمی بیشتر ادامه بدهم. جنبش های اعتراضی وسیعی در ایران شبانه روز اعتراض علیه جمهوری اسلامی سازمان پیدا می کند و خودش را نشان می دهد. جنبش اعتراضی زنان، جنبش دانشجویی، جنبش کارگری، دفاع از حق کودک، دفاع از حق شهروندی مهاجرین افغانستان به اشکال مختلف خودش را نشان می دهد.

اینجا نکته اصلی که فکر می کنم رضا هم می خواست به آن اشاره بکند این است که خب، این هم پیوندی، یعنی حضور اعتراضی مهاجرین افغانستان در ایران را چگونه می شود ایجاد کرد. نمونه هایی داریم. سال گذشته مهاجرین افغانستان در قم در مقابل وزارت آموزش و پرورش دست به تحصن و اعتراض زدند و بالاترین مقامات جمهوری اسلامی را به عقب نشینی وادار کردند و کودکان مهاجر افغان به مدرسه بازگشتند و چیزی هم به نام شهریه نپرداختند. که حق شان بود. این یک نمونه برجسته از تلاشی است که در شهرستان قم صورت گرفت. امیدوارم که نکته شما هم همین بوده باشد، رضا. (رضا رضوانی: دقیقاً، اعتراضات چگونه باید شکل بگیرد؟) سیامک بهاری: بفرمایید فهم آزاد. این فرصت آخر هم است. فرصت این مصاحبه هم رو به اتمام است.

### فهم آزاد:

اعتراضات نمی تواند که منفرد شکل بگیرد. این وظیفه دو جانبه است. همان طوری که شما می فهمید در ایران با تأسف کارهای خیلی سنگین، کارهایی که دیگران شاید نخواهند انجام بدهند، از کارهای شاقی که وجود دارد بیشتر در آنها نیروی کار کارگر

متولد افغانستان در بخش هایی متمرکز است و در آنجا مورد استثمار و اجحاف قرار می گیرند که بخش ساختمان سازی است، سنگ تراشی است، کفاشی و کارهای از این دست چاه کنی و غیره. همان طور که سیامک عزیز هم اشاره کرد و شما آقای رضوانی اشاره کردید بدون این رابطه دوجانبه نمی تواند یک همدلی و همراهی ایجاد شود بنابراین از نظر من وظیفه جنبش طبقه کارگر در ایران این است که به عنوان یک بخش از طبقه خودش باید رجوع کند به این کارگران. طبقه کارگر ایران خوشبختانه در این سال های اخیر توانسته نهادهایی را شکل بدهد، به خودش سازمان بدهد. ما شاهد اعتراضات خیلی گسترده و جانانه یی از جانب طبقه کارگر ایران بودیم که خود نشان می دهد که این طبقه کارگر آن طبقه مطیعی نیست که کسی بخواهد به آن زور بگوید و او همین طور گوشه نشین و دست زیر الاشه نشسته باشد. اعتراضاتی صورت می گیرد علی الرغم تمام استبدادی که حاکم است در آن جامعه. کشتن، زندان، شکنجه. ما شاهد شاه رخ های زمانی و خیلی کسانی بودیم که جمهوری اسلامی دار و تعزیر، این آدم ها را اعدام کردند، شکنجه کردن. طبقه کارگر ایران و فعالین سوسیالیست آن باید بتواند این زمینه را فراهم بسازد. همان طور که در آغاز گفتم این وظیفه به عهده آدمهایی مثل من و شما و جنبش هایی که خودشان ادعا می کنند که سوسیالیست



هستند، است. وظیفه اینها این است که رابطه را به نوعی تأمین بکند. کارگران متولد افغانستان باید بتوانند خودشان را سازمان بدهند تا از حد اقل حقوقی که می توانند برخوردار شوند و آن را به دست بیاورند. بدون مشارکت در جنبش های اجتماعی یی که در ایران وجود دارد و بدون شرکت در جنبش زنان زن افغانی مهاجر نمی تواند به آزادی و رفاه دست پیدا کند. بدون شرکت دانشجوی افغانی اگر که در آن حد است و وجود دارد، که شاید تعداد خیلی باشد. چون افغان ها از تحصیل محروم هستند. اگر همچون چیزی وجود داشته باشد آن ها باید خودشان را بخشی از جنبش دانشجویی ایران حساب کنند. به همین ترتیب زحمتکشان و طبقه کارگری که متولد ایران هستند و در ایران کار و فعالیت و زنده گی می کنند، باید متشکل شوند و خودشان را بخشی از طبقه کارگر ایران بدانند. در آن صورت است که می تواند این زمینه ایجاد شود که اینها سهم و نقش بگیرند. بعضی از مسایل اجتماعی در آن جامعه عمل می کند. همین که در صف نان کسی به کارگر مهاجر افغانی اجازه نمی دهد و یا در اتوبوس اجازه ندارد که سوار شود این مسایل و برخوردها تأثیر گذار هستند. این اپارتاید سیستماتیزه شده است در جامعه. نهادهایی در حاکمیت این را به نوعی دامن زده اند و با تأسف این رفتار و کردار در سطوح دیگر هم عمل می کند. فعالین سوسیالیست طبقه کارگر ایران برای رفع فقر و محنتی که بر کل طبقه کارگر و اقشار زحمتکش آن جامعه روا داشته می شود باید افکار عمومی را بسیج نماید. بالاخص برای کارگران مهاجر افغانی. این را بتواند زمینه و یا مبنای قرار بدهد که اساس و زمینه همسوی و همدلی و همفکری در درون کارگر متولد افغانستان ایجاد شود. که کارگر مهاجر افغانی احساس نماید که بخشی از این طبقه است.



# گزارش از اخراج کارگران

## افغان بیسیم

گزارشگر: نوشین "فراز"

پالیسی این ها درج گردیده و آنچه که عملاً در جریان است چه تفاوت ارض و سما وجود دارد. هیچ کارگر این اداره نیست که در روز، یک بار با دو و دشنام و توهین و تحقیر مواجه نشود؛ البته وقتی کارگر می گویم در این نهاد به استثنا احسان بیات و امین رامین در افغانستان همه کارمندان را شامل حال است، چون کارگر به کسی گفته میشود که به جز فروش نیروی کارش هیچ وسیله یی برای تامین زنده گی خویش نداشته و از طرف دیگر برای سرمایه دار ارزش اضافی خلق کند. پس هیچ ریس و مادون دیگر در این شرکت به جز افراد ذکر شده فوق که سرمایه های شان هر روز از قیل کار این همه کارگر فربه می شود خارج از کلمه کارگر نیست. البته این رتق و فتق تمام سکتورهای خصوصی و دولتی در کشور است شاید نشود هیچ اداره و نهادی را به شکل دربست از فرایندی که در فوق ذکر شد مستثنا کرد؛ چون جامعه تا به خر خره در گند مذهب، سنت، بی سواد، فقر و مرد سالاری فرو رفته و این چیزی نیست جز داده سرمایه داری جهانی. با این وضعیت در موسم کاملاً یخ بندان و به اصطلاح عامه "موسم مرگ غریبان" (زمستان) این شرکت بالای هفت صد کارگر را بدون طی مراحل کدام پروسیجر رسمی اخراج کرد این کارگران همه مزد بگیران یا همان برده های مزدی قرن بیست و یک بودند که بدون

به بهانه کار در این شرکت مخابراتی استخدام شده و برای ورکشاپ و ترینینگ شروع به کار، به کابل و دبی خواسته شده اند تا آقای امین رامین یا هم مسؤول یکی از زون ها از نزدیک همراه این کارمندان دختر ببینند. قبول خواست های غیر اداری و اصولی این مقامات برای کارمندان به مفهوم دوام کار با این اداره است در غیر آن با بهانه این که "در ورکشاپ خوب ندرخشید و توانایی انجام وظایف را نداشته" به کارمند قرار داد شده پاسخ رد می دهند.

در تمام ادارات این نهاد در اوایل چتر نوتی بود بنام اصول رفتار با کارمندان مسایل خیلی قشنگ و اصول اداری منظمی در آن گنجانیده شده بود اما با تاسف هیچ گاه هیچ نهاد دولتی و غیر دولتی مثل اتحادیه های به اصطلاح کارگری سری به این شرکت ها نزدند تا ببینند بین آنچه که در متن و

شبکه مخابراتی افغان بیسیم اولین شبکه مخابراتی در افغانستان است که با سرمایه امریکایی ها به سرپرستی احسان الله بیات و امین رامین اداره می شود؛ این شبکه از آنجا که پیش از همه شبکه های مخابراتی دیگر در افغانستان آغاز به فعالیت کرده نظر به ساحات پوشش و جذب کارگران نیز از همه پیشی داشته است. افغان بیسیم همان گونه که در ساحات پوشش و شروع به کار در افغانستان اول نمره است در بد رفتاری و بی اصولی با کارمندان نیز حایز مقام نخست است؛ مسؤولین افغان بیسیم از مرکز تا به سطح ولسوالی ها افراد لومپن، دختر باز و بی دانش هستند که فقط و فقط به اساس روابطی که با شخص اول افغان بیسیم یعنی امین رامین دارند به این موقف ها رسیده اند. بار بار کارمندان دختر از تک تک ولایات افغانستان



فروش نیروی کار روزمره شان هیچ امکانات برای زنده ماندن نداشتند.

ظاهراً افغان بیسیم این کار را به بهانه کم کردن کارمندان کم تجربه و بی مهارت انجام داده است، در حالی که من با چند تن از این کارگران اخراجی در ولایات کندز، بلخ، تخار، بغلان، بدخشان و کابل مصاحبه داشتم، اکثریت قریب به اتفاق این‌ها جوانانی هستند که تجارب ده تا سیزده سال کار را در این شرکت مخابراتی دارند. اما وقتی از چگونه گی اخراج شان پرسیدم با تاکید اینکه نباید نام‌های ما در گزارش بیاید گفتند "در اصول نامه کارمندان افغان بیسیم قید است که همه ساله باید معاش کارمندان پنج الی ده فیصد بالا برود، در جریان کار چندین ساله ما در این شرکت، نه تنها که معاش ما افزایش نیافت بلکه هر از گاهی به بهانه‌های مختلف از دستمزد های ما کم می کردند، در اصل دیگر این اصولنامه درج است کارمندی که مدت خدمت شان در این شرکت از یکسال می گذرد در بدل هر یک سال مستحق یک ماه معاش اضافه نیز شناخته می شوند. این شبکه نه تنها که معاش اضافه هر ساله را برای ما کارگران نداد، بلکه در فصلی که هیچ کار و غریبی دیگر نیست بی رحمانه دست خدا حافظی برای ما داد، آنهم بدون اینکه یک ساعت قبل ما در جریان قرار داشته باشیم یا هم علت فسخ قرار داد خود را بدانیم. هر چند در اصولنامه اش سطور خیلی متعادل در

زمینه به فسخ قرار با کارمندان دارد اما با تاسف هیچ نهاد و ارگانی هم در این کشور نیست که صدای ما کارگران را بشنود. در زمانی که نیروی های خارجی با شرکت هایش در این جا بود ما ترجیح دادیم که این یک کمپنی افغانی است و از خلوص نیت خدمت کردیم. اما حالا که دیگر هیچ جایی و امکانی برای کار و امرار معاش نیست ما را به دامان فقر و درمانده گی گسیل و از خود رفع مسؤولیت نموده است. این گفته درست است که سرمایه داخلی و خارجی ندارد؛ هر کدام تا جایی از تن ما کار می کشند تا به سرمایه شان بیفزاییم در غیر آن به مفت هم نمی ارزیم."

وقتی با این کارگران صحبت می شود خیلی آفتابی نمایان می گردد که جای نهاد ها و تشکیلات واقعاً کارگری چقدر در این کشور خالی است؛ این درد تنها هفت صد کارگر افغان بیسیم نیست در این فصل سال هستند کمپنی ها و نهاد های خصوصی زیادی که دست به اخراج کارگران می زنند و در نبود یک تشکیلات رزمنده و واقعاً کارگری است که این وضع ناگوار و اجحاف و تعدی به کارگران استمرار می یابد است. اخراج اینها همان گونه که اولین اخراج کارگران در این کمپنی و شرکت های دیگر نیست به یقین که آخرین هم نخواهد بود؛ راه برون رفت از این مسأله قوت یافتن کارگران است، قدرت کارگران در متحد شدن شان است و بدون تشکیلات کارگری اتحاد و یک پارچه گی کارگران ممکن نیست.

**دین دم عمیق، آلف و  
علوف زجر آور و  
احساسات یک دنیای بی  
رحم است. دین  
همانگونه که روح ارواح  
بی روح است، افیون  
توده ها است.**

کارل مارکس

در آستانه حلول سال 2017 قرار داریم، هیئت تحریریه "سوسیالیسم کارگری" در ضمن تبریک و تهنیت سال نو میلادی به همه خواننده گان و فعالان کارگری و سوسیالیست و بشریت آزادیخواه در سراسر جهان، رهایی بشریت از نکت و مصایب نظام سرمایه داری را فقط با سازمانیابی و شکل پذیری جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر و بر پایی انقلاب سوسیالیستی میسر می داند. به پیش به سوی ایجاد حزب سوسیالیستی طبقه کارگر افغانستان!

**کارگران جهان متحد شوید!**

# ورخني عادلانه مزد

فرید ریش انجلس

د ح. بريالی ژباړه

## د ورخني عادلانه کار لپاره

جي دبازار. ټيټي جیگی په حساب کله لور او کله لا ټيټ له دي اندازي وي. ولي په عاد شرايطو کي دغه پيسی په هرحال بايد منځگري اندازه د ټولو ټيټو جیگو مزدونو وي.

ورخني عادلانه کار په معنا د هغومره ورخني کار او دکار هغه واقعي زور دي چي په ترڅ کي يو کارگر دخپلي يوي ورخني کار ټوله قوا په مصرف رسولي وي، بي له دي چي د هغه فعاليت ته د صبا ورخي او نورو ورځو د کار دسرته رسولو لپاره، زيان رسيدلي وي. پر دي بنسټ، کولاي شي موضوع په لاندي توگه توصيف شي: کارگرخپله ټوله ديوي ورخي کار قواپانگه وال ته ورکوي يعني ترهغه اندازي چي ورته قادر وي او بي له دي چي دغه دايمي تکرار ورته ناممکنه شي. بلمقابل هغه د ژوند هغومره مايحتياج لاس ته راوړي چي د هماغه فعاليت دوام ورته ممکنه وي، همدا او نه له دي زياتره. د دغه قرارداد په طبيعي حساب سره، کارگر لا ډير او پانگه وال لا لږه توان ږدي. دغه په ټوله کي يو مخصوص رايخ عدالت دي. مگر مونږ غواړو لږڅه زور دي موضوع ته کتنه وکړو:

بايد نه د اخلاقو په علم يا حقوقو او يا عدالت استناد وکړو او نه نازکه بشر پالونکي احساساتو يا عدل او يا حتي رحم ومهرباني ته لاس وخوځوو. هغه څه چي له اخلاقي نظره عادلانه دي، هوکي حتي هغه څه چي د دقانون په حساب عادلانه دي، کولاي شي له هغه څه نه چي له ټولنيز نظره عادلانه دي، پرته له اندازي توپير ولري. د ټولنيز عدالت يا بي عدالتي په مورد کي کيداي شي فقد د علم په مرسته قضاوت وشي، دهغه علم په وسيله چي د مادي توليد او راکړي ورکړي واقعاتو ته کتنه کوي، يعني دسياسي اقتصاد.

بڼه، اوس نو د سياسي اقتصاد پر بنسټ کوم شي ورخني عادلانه مزد او ورخني عادلانه کار نوميدې شي؟ ډير ساده: دمزد سطحه او وخت او د ورخني کار شدت چي کاراگرانو او کارورکونکو د رقابت په ذريعه په آزاد بازار کي تعينېږي. بڼه، اوس چي هغه چي په دي طريقه تعينېږي، څه دي؟ عادلانه ورخني مزد په عادي شرايطو کي، هغه اندازه پيسی دي چي دکارگر د معاش لپاره ضروري وي، هغه خوراک او خښاک چي هغه د خپل ژوند د سطحې، موقعيت او هيواد پر اساس، ورته لازمه ده تر خو د کار دوام او دخپل نسل، بقا ته قادر وي. د واقعي مزد اندازه کولاي شي

په دي اخرينيوي پنځلس کالو کي پورتنی شعار د انگلستان د کارگري غورځنگ د ټول ټاکنو شعار گرځيدلي دي او د کارگري اتحاديو د کار د بڼه کيدو په وخت کي او پس له دي چي د ايتلاف ضد ننگين قوانين په کال ۱۸۲۴ کي لغو شول، دغه شعار لوي خدمتونه ترسره کړل او له دي لا مهمه هغه خدمتونه وه چي د "چارتيستي" ځلانده غورځنگ په وخت کي يعني کله چي انگليسي کارگرانو د اروپايي کارگري طبقي په مخکيتوب کي گام پورته کاوو، تر سره کړ. مگر زمان نه دريږي او ډير موضوعات چي پنځوس کاله او حتي دريش کاله مخکي زړه کښونکي او ضروري وو، اوس زاړه شوي دي او کاملاً نامتناسبه دي. ايا هغه تيره شوي معروفه دحل لاره هم يوه د دغې موضوعاتونه نه ده؟ عادلانه ورخني مزد د عادلانه ورخني کار لپاره؟ ډير بڼه، مگر ورخني عادلانه مزد او عادلانه ورخني کار څه شي دي؟ او دا څنگه د هغوقوانينو په ذريعه چي ټولني د هغي په نتيجه کي شتوب موندلي دي او پرمختگ کوي، تعينوي يي؟ د دي لپاره چي وکولاي سو دغو پښتونو ته ځواب پيدا کړو،

له هغه خايه چي د سياسي اقتصاد پوهانو په نظر مزد او د کار موده د رقابت په وسيله تعينېږي او عدالت بايد په ظاهره بڼه کي داسي وي چي دواړي خواوي په مساوي شرايطو کي، د عادلانه حرکت واحد ټکي ولري.

مگر قضيه پدي ډول نده. که پانگه وال ونکړاي سي چي له کارگرسره په توافق ورسېږي، دا امکان ورته شته دي چي صبر وکړي. او په دغه موده کي له خپلي پانگي نه معاش وخوري. مگر کارگر دي کارته قادر ندي، او فقد د خپل له مزده ژوند کوي او په دي وجه بايد په هر وخت، په هرځي او دټولو شرايطو لاندې کار وکړي. کارگرته د حرکت عادلانه ټکي شته والي نلري. هغه د لوړي له عمله په ډير نامناسبه وضعيت کي اوسېږي. له دغو سره، د پانگه وال طبقې د سياسي اقتصاد په اساس، دا پوره عدالت دي.

البته دا لا اوله موضوع ده. کار اخیستل له میخانیکي قواوو او ماشیني وسایلو نه په نوو کسبونو کي او د ماشیني کارخانو پراختیا او پرمختگ په کارونو کي چي اوس رواج لري، دایما "لاسونه" دهغوي د کار له محله راوباسي او دا مسله په کراتو ځغلنده توگه د اضافي شویو "لاسونو" په خاي په هیواد کي د نوو فابریکو په وسيله صورت مومي.

دغه "لاسونه" د ذخیره کاملې اردو تر عنوان لاندې د پانگي په اختیار کي

راځي. په هغو مواردو کي چي د بازار وضعه بده وي، دوي ولږه گالي، گدایي ته مخه کوي، غلا کوي او یا دا چي د کارځي ته ځي. او په هغه موده کي چي د بازار وضعه بڼه وي، د تولید د پراختیا لپاره ورځني گټه اخستل کېږي.

او تر هغه وخته چي نه یوازي ټولو نارینه وو بلکه ټولو ښځو او کوچنیانو کار موندلې نه وي، یعنی هغه چي د صرفا د خورا اضافي تولید په موده کي مورد لري یعنی رقابت (د افرادو په مینځ کي) دغه ذخیره اردو، د مزدونو د کته ساتلو موجب گرځي، د کارگرانو سره په مبارزه کي د پانگي د تقويي موجب گرځي، کارگران نه یوازي داچي د پانگي سره په مسابقه کي بده وضعه لري. بلکي باید هغه دروند وزن هم چي د هغوي په پښو کي تړل شوي دي، له ځانه سره یوسي. البته دغه امر د پانگي د سياسي اقتصاد له نظره د عدالت په معنادي!

اوس مونږ غواړو پلټنه وکړو چي پانگه د کومي منبعي په وسيله غواړي دغه پوره ناعادلانه دلاس مزد ورکړل شي. طبیعي ده چي د پانگي په وسيله. ولي پانگه ارزښت نه تولیدوي او پرته د جايداد او ځمکي، یوازي کار د ثروت منبع ده. پانگه څه نده په غیر د لوړي کچي د کار د محصول نه له دي موضوع نه داسي نتیجه اخیستل کېږي چي د کار مزد په خپله د کار په وسيله ورکول کېږي او کارگر خپل د لاس مزد د خپل د کار له محصول نه لاسته راوړي. هغه چي معمولا عدالت نومېږي، د کارگر مزد باید دهغه د کار له محصول نه وي او دا د سياسي اقتصاد پر بنسټ عادلانه نه

دي. بالمقابل، د کارگر د کار محصول د پانگه وال نصیب گرځي. او کارگر ته پرته د هغه د ژوند د مایحتاجه څه شي لاسته نه راځي او په دي توگه د دغي غیرعادي مسابقي نتیجه هغه "عادلانه" رقابت دي چي دهغو افرادو چي کارکوي د هغوي د کار محصول، په نه لري کیدونکي توگه د هغو کسانو په لاسونو کي چي کار نه کوي، اچوي او دغه د کار محصول د هغوي په لاسونو کي دقوي وسيلي په شان د هغه کسانو چي دا یي منځ ته راوړي د مره یي گرځولو وسيله گرځي. عادلانه ورځني مزد د عادلانه ورځني کار لپاره.

د عادلانه ورځني کار په هکله چي د هغه عادلانه والي هم عینا د عادلانه اجوري په څیر ده، باید توضیحات ورکړل شي. ولي مجبور یو دا مطلب یوبل فرصت ته حواله کړو. له هغوچي شرحه مو ورکړه په ښکاره واضح کېږي چي دغه پخواني شعار، زور شوي او نن نور اعتبار نلري.

د سياسي اقتصاد عدالت او په حقیقت کي هغه عدالت چي پر نني ټولني باندي د تسلط موجب گرځیدلي دي، په ټوله کي یو پلوه عدالت او پانگه وال ته په گټه دي. په دغه وجه باید پخواني د ټول ټاکنې شعار د تل لپاره خاوروته وسپارل شي او بل شعار باید د هغه ځاي ناسته شي. داپه خپله زیارایستونکي دي چي باید د کار د وسایلو، خامو موادو، فابریکو و ماشیني الاتو صاحبان واوسي.

# به مناسبت روز محوِ خشونت

## علیه زنان

ح. بریالی

معروف زنان از صحنه تاریخ افغانستان بکلی محو شده اند. هر آنچه تا کنون وجود داشته، بر میگردد به تصمیم مرد، عمل و پراتیک مرد و بلاخره تاریخ مردانه.

در تمامی دوران های سیاسی در افغانستان زیر سلطه مناسبات ظالمانه طبقاتی به حیث مادر تمام ستم ها، ستم جنسی بر زنان الی اکنون، تاریخ بی برگشت خود را داشته است. تاریخ سیاسی- اجتماعی افغانستان در تمام زمینه ها مملو از زن ستیزانه ترین ادبیات، و ترسیم یک اسارتگاه زنانه در تمام ابعاد آن است. هر نوع خود جُنبی و آزادی خواهی توسط زن و برای زنان با سرکوب و دست رد زدن به آنها مواجه شده و بدینسان رفته رفته موقعیت انسانی زن در افغانستان در مجموعه بشری به نام دنیا حقیرانه ترین و عقب افتاده ترین جایگاه را کسب نموده است.

ادامه در صفحه ۱۴

جنگ های افغانها علیه انگلیس پرچم جنگ بر افراشته اند چون (ملالی وغازی ادی) و یا خال خال شاعر و عاشق بودند، چون (نازو، نازو، زرغونه و رابعه بلخی، آمنه فدوی).

جای زن دولتمدار، سیاست دان، رهبر و قائد و رئیس و خلاصه تصمیم گیرنده در امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برای دیگران و خودش، همیشه و پیوسته خالی بوده است. چرا که زن را اساسا نگذاشته اند و بدین اساس خودش نتوانسته تا به صورت یک انسان مستقل و موجودی که قادر است همه کاره باشد و ظرفیت ها و توانایی های خود را بیرون دهد، وارد میدان شود. یا تاریخا گاهی روند اجبار های اقتصادی و مناسبات غیر انسانی آن نقش زن را منتفی ساخته، یا مذهب و سنت به حیث فرهنگ ضد استقلالیت زن در خورد ساختن جایگاه زن به حیث موجود برابر با مرد نقش فوق العاده مخرب خود را بازی نموده است. به قول

دنیاى زن در افغانستان مانند تمامی مناسبات اجتماعي ديگر طی حدود چهل سال اخير محكوم به قربانی دادن و ترور جنسی و شخصیتی اش است. قبل از آن نیز در تمام تاریخ سیاسی افغانستان به جز در حالات استثنائی و خیلی محدود، زنان افغانستان از هیچگونه حقی حتی در قبال قانون برخوردار نبودند. تمام سیمای سیاسی سلطه در افغانستان طی بیش از چند صد سال را سلاطین زن ستیز، فرهنگ و ادب زن آزار و یا هم در بهترین حالت سکوت در برابر پامال شدن حقوق انسانی تشکیل می دهد. اما در دوران ها و یا مراحل خاصی در تاریخ تحولات سیاسی افغانستان، زنان جامعه مورد بزرگترین نابرابری ها و تحمیل خشونت قرار گرفته اند. در بهترین حالات تاریخ گذشته افغانستان زنان انگشت شماری را می یابیم که یا به نام

## زن به عنوان یک انسان حق زنده گی

## عاری از ستم و خشونت را دارد!

در ایام جنگ سرد که مصادف گردید با آغاز نائره جنگ در افغانستان میان دولتهای حزب دموکراتیک خلق و در آغاز جنبشی به نام مقاومت و بدوام آن جنگ مذهبی، این زنان افغان بودند که در پهلوی مردان جامعه بزرگترین صدمه های انسانی و حقوقی را متقبل شدند. محور مجاهدین به حیث ضد زن ترین جنبش سیاسی در تاریخ افغانستان چه در جریان جنگ و چه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی اش کانون اصلی و نقطه حرکت تاریخی علیه موجودیت زنان و حقوق آنها به حیث انسانها تثبیت شد. این مرحله که به نحوی الی اکنون ادامه دارد با استفاده از تمام عوامل فرهنگ دینی و مخلوط اتکا بر سنت های پوسیده افغانی عنوان می شود، اما جگه اصلی یورش بر هویت زن به حیث انسان و نهادینه ساختن نگاه و فرهنگ سیاسی جدید "ضدیت علیه زن" به حساب می آید. اما طالبان و حاکمیت قرون وسطایی اسلامی شان با تفسیر اصلی شریعت محمدی، آن دایره تعریف و هویت زنان در زمان مجاهدین را هنوز تنگتر ساخت و به یکی از نمونه های بارز دوره انحطاط انسانی در جهان

ارتقای داد. آنها خشونت علیه زن را در قوانین جا دادند و عملاً آخرین میخ بر محکومیت تمامی زن را کوبیدند. قابل یادآوریست که مجاهدین و طالبان به حیث نیروی تجهیز شده و آزادی ستیز اسلام سیاسی در متن جنگ سرد توسط سرمایه داری غرب و کشور های ارتجاعی عرب، پیشاپیش لشکر جنگی سرمایدار جهانی در افغانستان نیرومند ساخته شدند و صاحب سلطه گردیدند. دنیای متمدن سرمایه ظهور و پیروزی این نیروی های ضد زن و انسانیت را نه تنها که جلودار نبودند بلکه آنها را جزئی از متحدین اصلی شان تاکنون نیز می شناسند.

اما در حاکمیت برآمده از حوادث بعد از ۱۱ سپتامبر و ساقط ساختن بالاجبار طالبان، زیر نام کرسی و غنی / عبدالله نیز به نحوی از انحا ادامه همان مسیر ضدیت علیه آزادی و برابری زن و مرد با افزایش دستگاه های حقوقی و فکری متأثر از دین و سنت ادامه یافته که تبلور روشن آنها در ترکیب حاکمیت سیاسی طبقاتی کنونی که معجونست از بورژوازی جهادی، مافیایی و قومی و استوار بر عقب افتاده ترین سنت های قبیله وی، می توان مشاهده کرد. نفس فعالیت اقلیت زنانه در افغانستان و آنهم

در چارچوب حاکمیت فعلی و یا هم موسسات خارجی کمک رسانی، به هیچ وجه مبین حرکت آزاد و مستقلانه زنان برای رهایی آنها از چارچوب زندان های مادی و فکری ای که در گذشته و حتی حال برای زنان دست و پاگیر بوده و نشانه یی از استمرار میراث زن ستیزی ارتجاع اسلامی و حاکمیت های گذشته به حاکمیت کنونی است، نمی باشد. این نمایشات سیاسی زنانه موجود که اساساً برای نشان دادن ترکیب میکائیکی حضور زن در افغانستان روی دست گرفته شده دو هدف زیرکانه سیاسی را در خود مستتر دارد که یکی آن به نحوی در پاسخ دادن به "جامعه جهانی" که دوام کمک های اقتصادی و بازسازی خود برای افغانستان را در تبلیغات شان ظاهراً منوط به همین شیوه سهم ساختن اقلیت زنان در حاکمیت افغانستان جلوه می دهند، تبارز می یابد و دوم نمایش سطحی خود حاکمیت کنونی برای الترناتیف سازی مضحک است که جهنم زن در حاکمیت مجاهدین و امارات طالبان و نفرت تاریخی تلنبار شده از دین و سنت های پوسیده ضد زن میان آحاد جامعه افغانی را بگونه یی می خواهد تمثیل نماید.

ادامه در صفحه ۱۵



# با آنها که بالای دیوار

## نشسته اند

سید علی صالحی

رود از رفتن و آب از آواز آینه گرفته‌اید،

**با رویاهامان چه می‌کنید؟**

ما رویا می‌بینیم و شما دروغ می‌گویید...

دروغ می‌گویید که فانوس خانه شکسته و

کبریت حادثه خاموش و

مردمان در خواب گریه‌اند.

ما می‌دانیم آن سوی سایه سار این همه

دیوار،

روزی روشن از رویای شب تاب و ستاره

رویده است.

سرانجام روزی از همین روزها

دیده بانان بوسه و رازداران دریا می‌آیند

خبر از کشف کرانه‌ی ارغوان و

آواز نور و عطر علاقه می‌آورند.

حالا بگو که فرض

سایه از درخت و ری را از من،

خواب از مسافر و ری را از تو،

بوسه از باران و ری را از ما،

ریشه از خاک و غنچه از چراغ نرگس

گرفته‌اید،

**با رویاهامان چه می‌کنید!؟**

نان از سفره و کلمه از کتاب،

چراغ از خانه و شکوفه از انار،

آب از پیاله و پروانه از پسین،

ترانه از کودک و تبسم از لبانمان گرفته‌اید،

**با رویاهامان چه می‌کنید!**

ما رویا می‌بینیم و شما دروغ می‌گویید ...

دروغ می‌گویید که این کوچه، بن بست و

آن کبوتر پر بسته، بی آسمان و

صبوری ستاره بی سرانجام است.

ما گهواره به دوش از خوف خندق و

از رود زمهریر خواهیم گذشت.

ما می‌دانیم آن سوی سایه سار این همه دیوار

هنوز علایمی عریان از عطر علاقه و

آواز نور و کرانه‌ی ارغوان باقی ست.

سرانجام روزی از همین روزها برمی‌گردیم

پرده‌های پوسیده‌ی پر سؤال را کنار می‌زنیم

پنجره تا پنجره ... مردمان را خبر می‌دهیم

که آن سوی سایه سار این همه دیوار

باغی بزرگ از بلوغ بلبل و فهم آفتاب و

نم نم روشن باران باقی ست.

ستاره از آسمان و باران از ابر،

دیده از دریا و زمزمه از خیال،

کبوتر از کوچه و ماه از مغازه،

بنابراین و با اتکا بر یک چنین رویکردهای  
تصنعی اشکار است که هیچ برخورد ریشه‌یی  
در موقف و موقعیت زنان افغانستان به مشاهده  
نمی‌رسد و جامعه افغانی همه روزه کانون  
خشونت بیکران پیوسته به گذشته علیه زنان  
است.

و اما در اخیر! چه باید کرد ها را در این زمینه  
باید دوباره نشانی کرد. به زعم ما سوسیالیست  
ها خشونت علیه زن از مسیر و کانال مبارزه  
طبقاتی و بالتبع آن مبارزه دموکراتیک می  
تواند و در هر زمانی عبور کند. ما اعتقاد داریم  
که فلاکت مولود از مناسبات ستم طبقاتی به  
حیث مادر تمام ستم‌ها بالای زن عرصه اصلی  
و اولی پیکار برای رفع خشونت علیه زن و در  
امتدادش رهایی کامل زن به صورت تمام و  
کمال می‌باشد که باید پیوسته برجسته گردد.  
تمام مبارزات فکری و عملی آزادی خواهانه  
احاد افغانستان علیه اعمال خشونت برضد زن  
در راستای درک همه گانی و پیش برد تلاش  
تاریخی و مادی برای افشای ستم طبقاتی باید  
توجیه شود. این سناریو و پیکار تاریخی از  
خانواده شروع و تا دایره و دیدگاه‌های ژرف  
و تاریخی زن ستیزانه می‌تواند وسعت یابد.

در اخیر باید مؤکداً خاطر نشان ساخت که  
افشای ماهیت زن ستیزانه حاکمیت موجود و  
فریب کاری‌های حیل‌گرانه "جامعه جهانی"  
و ان. جی. او هایش و همچنان افشای نقش  
تاریخی خرابکارانه دین و سنت‌های پوسیده  
جامعه و رونمایی ماهیت چپ‌ها و دموکرات  
های زن ستیز یکی از اجزا و رویکرد‌های این  
مبارزه را تشکیل می‌دهد.

می‌باشد، البته در این راستا شرایط و اوضاع و فرصتهای مناسب داخلی را که عمده ترین نقش را در این زمینه بازی نمود نباید از نظر دور داشت.

از نقطه نظر فکری و ایدئولوژیک طالبان ترکیب نامتجانسی اند از افکار سلفیت، بنیادگرایی اسلامی دیوبندی، سنتهای قبیلوی (پشتون والی) و ناسیونالیسم برتری جویانه و تمامیت خواهانه قومی و زبانی. این گروه با روی کار آمدن و عملکردهای پنج ساله خویش در افغانستان و آنچه که امروز در همسویی با برادران داعشی خود در افغانستان، منطقه و جهان دارند انجام می دهند در پهلوی این که افغانستان و مردمش را به فاجعه و سیه روزی کشانیده و جهانیان را شوکه کرده اند کار دیگری نیز دارند انجام می دهند و آن شناساندن اسلام ناب محمدیست که به جز دهشت افگنی و جنایت آفرینی چیز دیگری در چانه ندارد.

بعد از سقوط طالبان که به اراده و تصمیم معماران و سازنده گان اصلی شان وبا استفاده از بمب افکن های «بی پنجاه و دو» ی امریکایی صورت گرفت اسلامیهای فراری مفسد و چپاولگر نیز دوباره شانه به شانه دزد های تازه دم و چراغ به دستی به نام تکنوکراتها و در رکاب مهندسین سیاسی ناتو به صحنه برگشتند، مگر این بار چاره یی نداشتند جز آنکه باطن چرکین و ضد آزادی و ضد انسانی خود را بالبخندها و تبسمهای دلبرانه و اداهای «دیموکراسی» پسندانه پنهان نمایند تا باشد که رضائیت خاطر باداران امریکایی خویش را حاصل و محیلانه به کرسی های قدرت تکیه زنند، که زدند و دوباره به جان و مال مردم ستمدیده افغانستان حواله شدند.

تحولات سیاسی / نظامی در طول پانزده سال گذشته به روشنی بیانگر آن است که این خیل دزدان و فساد پیشه گان جهادی و تکنوکرات در چار چوب پلانها و برنامه های دراز مدت امریکا و شرکا که صدور ناامنی و برهم زدن اوضاع در آسیای میانه یکی از آگاهانه و یا هم نا آگاهانه برای برگشت طالبان همراه با برادران داعشی شان به افغانستان زمینه سازی کرده اند، چنان که همین اکنون بیشتر از هفتاد در صد از خاک این کشور در اختیار آنان است و حتی در پای تخت و در زیر ریش رئیس جمهور اشرف غنی احمدزی به راحتی و با همکاری مقامات عالیة دولتی انتحاری می فرستند و صدها انسان بی گناه را به خاک و خون می کشند که انفجار مهیب دوم اسد سال جاری هزار و سه صد و نود و پنج در میان اعتراض کننده گان جنبش روشنائی که بیشتر از سه صد تن کشته و زخمی بر جای گذاشت و مسؤولیت آنرا داعشیان با وقاحت تمام به عهده گرفتند، می تواند بهترین مثال در این زمینه باشد.

اینکه در افغانستان اسلامیهایی چون سیاف و مولوی کشاف و مجددی و عبدالله عبدالله و آصف محسنی و محقق و خلیلی و غیره خود را متعهد به دموکراسی پارلمانی وانمود می کنند یک تقیة اسلامی و یک حرکت تکتیکی و محیلانه یی هست که از سر اجبار و ناچاری روی دست گرفته اند و از همین جاست که از کوچکترین امکانات و فرجه ها در جهت مخالف آن استفاده می نمایند. از اوضاع و احوال کنونی چنان بر می آید که از یک طرف غرب دانسته است که دموکراسی غربی را در افغانستان نمی توان صد در صد پیاده نمود و از طرف دیگر اسلامیهها نیز به این پی برده اند که شریعت اسلامی هم شانسی پیروزی کامل خویش را از دست داده است؛ لذا هر دو طرف جز تمکین کردن به همدیگر چاره دیگری در اختیار ندارند.

اوضاع و احوالی که هم اکنون افغانستان در آن به سر می برد یک امر تصادفی و خلق الساعه نبوده بلکه پیامد و محصول تحرکات و تلاشهای توسعه جویانه عقیم و بی نتیجه نظام سود و سرمایه در جهت گسترش هرچه بیشتر و بلعیدن هرچه بیشتر ثروتهای کشورهای پیرامونی و شکل دادن به نظم نوین جهانی به سردمداری ایالات متحده امریکا می باشد.

ایالات متحده و شرکای اروپایی اش در این تلاشها بیشتر روی اسلامیهها و رژیم اسلامی بوقلمون صفت پاکستان حساب باز کردند که باعث شد تا بخش قابل ملاحظه یی از استراتیجی سیاسی و جنگی آنان به نتایج مطلوب نینجامیده و هزینه های هنگفتی که در این راستا به مصرف رسانیدند به هدر رود و بسترها و زمینه های مساعدی برای رشد و گسترش هرچه بیشتر طالبان و داعشیان فراهم آید. مگر آنچه مسلم به نظر می آید اینکه اسلامیهها و طالبان و داعشیان با راه و روش وحشیانه و آرمانهای عقبگرایانه و قرون وسطایی خویش هرگز نخواهند توانست نظام اسلامی ناب محمدی را در افغانستان و یا هر نقطه دیگری از جهان امروز بر پا نمایند.

اما آنچه قابل تأسف و درد آور است تشمت و پراکنده گی مستولی بر جبهه چپ و نیروهای دموکرات و ترقی خواه کشور و عدم آگاهی و همبسته گی طبقه کارگر و فعالین سیاسی این طبقه است که امیدواریم این سکوت مرگ بار از این بیشتر به درازا نکشیده و با صدای رسا این همه درد و رنج را فریاد زنند و در راستای تغییر وضعیت نا هنجار کنونی هرچه زود تر دست به کار شوند.

پایان بخش چهارم، ادامه دارد



۲- ناسیونالیستها که به شاخه‌ها و فروع‌ها و گوناگون تقسیم شده و هم و جم‌شان را حل اخلاق مدار و روبرویی معضلات اجتماعی و دفاع از منافع ملیتهای مربوطه‌شان و رفع ستم ملی تشکیل می‌داد و هنوز هم در همین راستا تلاش می‌ورزند.

۳- اسلامیه‌ها که با الهام از ایده‌های پان اسلامیزم سیدجمال الدین و سیدقطب و حسن البنا و تحت نام «إخوان المسلمین» (برادران مسلمان) و با استفاده از فضای باز تبلیغاتی و فرهنگی ناشی از هژمونی اسلام و تحت شعار دفاع از هویت و ارزشهای اسلامی در برابر تهاجم فرهنگی غرب سر برآورده و به مرور زمان با گرایشهای افراطی تری تحت نامهای «مجاهدین» و «سلفی‌ها» و «طالبان» و «داعشیان» به میدان آمده و دارند جنایت می‌آفرینند.

از آن جایی که همه این اپوزیسیون در نتیجه رشد مناسبات سرمایه دارانه پا به صحنه گذاشته بودند، همه را روشنفکرانی تشکیل می‌دادند که متعلق به قشر خرده بورژوازی شهری بوده و به گونه‌های متفاوت در ضدیت با متنفذین محلی و سران اقوام و قبائل و زمینداران بزرگ قرار داشتند. با در نظر داشت اینکه در این جا بحث اصلی مان را چگونه گئی برخوردار شدن اسلامیه‌ها از مشخصات یک جنبش اجتماعی در افغانستان تشکیل می‌دهد از پرداختن به دو گروه نخست صرف نظر نموده و در مورد ویژه گئی های اسلامیه‌ها اندکی بیشتر روشنی می‌اندازیم.

با تکیه بر آنچه تا اکنون برشمرده‌ایم می‌توان گفت که اسلامیه‌ها با برخوردارگی از برتری و هژمونی هزار و چهارصد ساله فرهنگی اسلام در جوامع اسلام زده و به ویژه جامعه به

غایت سنتی و تا گلو غرقه در خرافات اسلامی افغانستان و بهره‌گیری از فرصتهای داخلی و خارجی مناسبی که در نتیجه کودتا های سرطان و ثور و فقرمادی و معنوی توده های ملیونی مردم برایشان فراهم آمد به ساده گئی توانستند ایده‌ها و مطالبات سیاسی خود را به گفتمان مسلط و عقل متعارف جامعه تبدیل و به برتری و هژمونی سیاسی و فرهنگی در جامعه دست یابند و با استفاده از این امکانات جنگ و مقاومت مردم علیه مظالم دولت مستبد برآمده از بطن کودتای هفت ثور و برخاسته از حزب دموکراتیک خلق و به ویژه مقاومت در برابر لشکر کشی اتحاد شوروی سابق که در اوائل از جانب برخی از چپ گرایان و متنفذین محلی سمت و سو می‌یافت، وجهه و هویت دینی و اسلامی داده آنرا «جهاد فی سبیل الله!» نامیدند و از این طریق مشروعیت سرکرده گئی رهبران مذهبی را جا گزین خودسری‌ها و تک تازی های سران اقوام و متنفذین محلی نمودند و توانستند آنرا تحت قیومیت خویش در آورند و این روند در هر دو جناح تسنن و تشیع تقریباً به صورت یکسان جریان یافت و به نتیجه رسید. مگر با این هم با در نظر داشت پاره یی ناگزیری‌ها که برشمردن آن سخن راه درازا خواهد کشانید نتوانستند از گرایشهای قومی و زبانی و منطوقی مبرا بمانند.

سرانجام با خروج ارتش سرخ از افغانستان ماه عسل رهبران جهادی نیز به پایان رسید و مشروعیت بلامنازع آنان خدشه برداشت و جنبش اسلامیه به مثابه یک جنبش اجتماعی راه افول و ازهم پاشیده گئی را در پیش گرفت و وزنه سران قوم و ارزشهای قبیله‌ای دوباره ارجحیت پیدا کرد و رهبران جهادی وادار شدند تا باین ارزشها کنار آمده و در برابر آن تمکین نمایند، تا آنجا که در نتیجه یک سلسله زد و بند هایی که بیشتر جنبه اتنیکی و قومی داشت به «آرمانهای اسلامی!» شان نائل آمده و در هشتم ثور سیزده هفتاد و یک خورشیدی بر اریکه قدرت تکیه

زدند، مگر با در نظر داشت اینکه نقد آنان از نظام سرمایه داری از زاویه ارتجاعی و عقب گرایانه بوده و تنها در بعد فرهنگی و اخلاقی و روبرویی محدود می‌ماند و به جز تشویق و انگیزختن سرمایه داران مسلمان به پرداخت ذکات و عشر و خمس و صدقات جاریه و ایجاد به اصطلاح بانکهای اسلامی برنامه مدون دیگری ندارند که بتواند بدیلی برای اقتصاد سرمایه داری ویا سوسیالیستی باشد؛ نتوانستند از عهده مدیریت جامعه به درآمده و به آرمانهای «والای اسلامی!» خویش جامعه عمل ببوشانند. و حتی قبل از آنکه فرصت اندیشیدن به درمان دردهای اقتصادی مردم را بیابند در اثر فساد پیشه گئی‌ها و غارتگری های افسانوی خود شان در سنگر های اجتماعی و سیاسی مغلوب خویشترن خویش شده و به جای غلبه بر مناسبات قومی و قبیله‌ای در خدمت آن قرار گرفتند و جهاد فی سبیل الله شان در نهایت به جنگهای قبیله‌ای و قومی تغییر مسیریافت و باعث ویرانی شهر کابل و قتل عام باشنده گان آن و إشاعه هرج مرج و فساد اداری و اخلاقی بالاتر از حد تصور شدند، تا آنکه طالبان به دادشان رسیدند و بدون هیچ مقاومتی شهر کابل را اشغال و ربانی و مسعود و دارودسته آنان را به ولایت تخار گریختانند، و «حکومت خدا!» را در روی زمین تأسیس و درفش سفید «اسلام ناب محمدی!» را در اقصا نقاط کشور به اهتزاز در آوردند و کشور را در تمام عرصه‌ها چنان در ورطه بدبختی و سیه روزی فرو بردند که در طول تاریخش به خود ندیده بود.

در مورد روند ایجاد و گسترش گروه طالبان اکثریت قریب به اتفاق پژوهشگران به این باور اند که این جنبش زاده پلان گذاری و برنامه ریزی انگلستان و تأمین مالی عربستان سعودی و قطر و آموزش دهی و آماده سازی عملی پاکستان

# Workers Socialism

*Workers Socialist Organization of Afghanistan*

*A political and analytical journal*

*Issue 33*

*December 2016*

## سوسیالیسم کارگری و مذهب

ر. بیکار جو

### بخش چهارم

#### بررسی اسلامیسیم به مثابه جنبش اجتماعی در افغانستان

استعمارگران را بازی کرده اند پروژه دولت - ملت به ناکامی گراییده و به یک آرمان و ادعای واهی و پوچ و سراب گونه مبدل شد و متأسفانه تا امروز نیز هستند کسانی که با چشم پوشی از وضعیت کنونی جهان لنگ لنگان به دنبال این سراب در حرکت و از تصمیم خویش در رسیدن به آن دست بردار نیستند. در آغازین پله های این روند، هرج مرجها و ناهنجاری های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زمینه ها و بستر های مناسب را برای شکل گیری منتقدین وضع موجود فراهم آورد که میتوان آنان را به سه دسته نه چندان مشخص و جدا از هم بل متشابهک و دارای وجوه مشترک با همدیگر تقسیم نمود:

۱- چپی ها که در گروه ها و محافل متنوعی فعال بوده و دغدغه خاطر شان را بیشتر از همه رفع عقب مانده گی اقتصادی و تفاوتها طبقاتی و استقلالیت کشور در مقابل قدرتهای امپریالیستی اشغالگر و رشد اقتصاد ملی تشکیل می داد که تا هنوز هم بسیاری از ایشان بر همین محور می چرخند.

نیروهای اجتماعی اصلی را نه طبقات کارگر و سرمایه دار بلکه کتله و یا قشر بزرگی از خرده بورژوازی شهر نشین و تهی دستان شهری و روستایی تشکیل می داد.

عقب مانده گی اقتصادی و عدم گسترش پیروزمندانه شیوه تولید جدید در پهلوی ساختار قدرت سیاسی و اجتماعی که بیشتر قبیله یی و در انحصار حکام مستبد و سران اقوام و منتقدین محلی ملیت پشتون قرار داشت، و همچنان در نتیجه غرب گرایی های مُقلدانه و بوزینه وار دوره امانی و همچنان تلاشهای محمود طرزی و دنباله روهایش به شمول شاه امان الله دامادش در پی ریزی هژمونی و برتری فرهنگی و سیاسی ملیت پشتون که میخواستند از طریق آن و به تقلید از ترکیه و کشورهای پیشرفته سرمایه داری پروژه دولت - ملت را تحقق بخشند و سرانجام در نتیجه سرنگونی امان الله و روی کار آمدن حبیب الله کلکانی و یاران بی سوادش و قدرت گرفتن دوباره روحانیون که همواره نقش پادو و جاده صاف کن

در این بخش از بررسی های خویش روند تحول جریانات اسلامیسیم از محفل ها و تشکلهایی کوچک و حاشیه یی به یک جنبش اجتماعی گسترده و فراگیر در افغانستان را از دیدگاه سوسیالیستی و مارکسیستی و به گونه یی بسیار فشرده مورد بررسی قرار می دهیم.

چنان که میدانیم شیوه تولید سرمایه داری در افغانستان در نیمه نخست قرن بیستم در زمینه های تجارت وارداتی و مصرفی آغاز و به کندی ادامه یافت و به تدریج باعث شد تا اقتصاد طبیعی و روستایی، که از گذشته های دور تا آن هنگام نیز از شیوه ویژه آسیایی برخوردار بود، تضعیف و جای خویش را به مبادلات کالایی نوین رها کند. این امر زمینه ساز افزایش بیکاری و فقر و محرومیت روز افزون اکثریت توده های مردم شد.

بنابر یک سلسله عوامل که رشد ناموزون صنعت و اتکا به اقتصاد وارداتی را می توان عمده ترین آن به حساب آورد، در آن هنگام